

خشونت و تبعیض علیه زنان و سیاه‌پوستان

شهلا مصصامی

مبارزات زنان و سیاه‌پوستان برای دست یافتن به حقوق مساوی و آزادی، حق رأی و رهائی از خشونت و تبعیض تاریخی طولانی و راهی پر پیچ و خم داشته است. حتی قانون اساسی آمریکا که یکی از بهترین و پیشرفته‌ترین اسناد دموکراتیک در جهان است، آزادی بردگان و حقوق مساوی و حق رأی برای زنان را به همراه نداشت. این جمله در قانون اساسی که «ما مساوی آفریده شده‌ایم» شامل حال سیاهان و زنان نمی‌شد.

تراژدی برده داری و خشونت علیه سیاهان از صفحات بسیار تاریک و غم انگیز تاریخ این کشور است که متأسفانه به گونه‌ای هنوز ادامه دارد. مبارزات طولانی سیاهان برای به دست آوردن حقوق مساوی با سفید پوستان از آغاز دوران برده داری شروع شد و بالاخره با مبارزات وسیع در سال‌های ۶۰ به نتیجه رسید. «مارتین لوتر کینگ» و بسیاری از

مبارزان دیگر جان خود را در این راه از دست دادند.

اگرچه امروزه قانوناً سیاهان دارای حقوق مساوی با سفید پوستان هستند، ولی بخشی از جامعه آمریکا شاید هرگز ذهنیت برده داری و تبعیض را تغییر نداده است. با انتخاب اولین رئیس جمهور سیاه‌پوست، تصور بر این بود که دوران تبعیض و خشونت علیه سیاهان به پایان رسیده است. متأسفانه همین انتخاب موجب شد که احساسات نژاد پرستانه و تبعیض به درجات بیشتری برانگیخته شود.

چهل سال پس از انقلاب فمینیستی، نیروهای ارتجاعی و دست راستی علیه زنان و حقوق انسانی آنها دست به مبارزات وسیعی زده و در این راه از پول و نفوذ ثروتمندان و «اونجلیست»‌ها بهره می‌برند.

امروز بیش از هر زمان نیروهای راست افراطی مصمم‌اند بهر نحوی شده به قدرت کامل برسند. زنان و سیاهان بار دیگر مورد حمله قرار گرفته و حتی مسائل پیش پا افتاده‌ای مانند قرص ضد حاملگی از موضوعات مهم در مبارزات انتخاباتی است. این دوران خطرناکی در تعیین سیاست‌های آینده این کشور، چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی است.

مبارزات زنان

زنان در آمریکا که مهد دموکراسی جهان خوانده می‌شود، تا سال‌های بیست حق رأی نداشتند. حق رأی به زنان داه نشد، بلکه آنها برای چنین حقی می‌بایست مبارزه می‌کردند. پنجاه سال پیش اگر کسی قرص ضد حاملگی را خرید و فروش می‌کرد بسادگی می‌توانست دستگیر شده، جریمه بدهد



اینگونه در سال‌های ۱۹۸۰ بخشی از طبقه متوسط خود را «دموکرات‌های ریگان» نامیدند و به جمهوریخواهان رأی دادند.

اگرچه حزب دموکرات در مسائل اجتماعی پیشرفته تر از جمهوریخواهان است ولی سیاستمداران بسیاری می‌کوشند خود را کنسرواتیو جلوه دهند زیرا این تصور وجود دارد که برای انتخاب شدن باید در

مسائل بویژه اجتماعی کنسرواتیو بود. در حالی که آمار نشان می‌دهد ۶۳ درصد از مردم آمریکا موافقتند که برای مثال بیمه‌ها قرص ضد حاملگی را مجانی در اختیار زنان قرار دهند. ولی هنوز این موضوع در سال ۲۰۱۲ از مسائل انتخابی ریاست جمهوری شده است. پرسش بسیاری این است که دست راستی‌ها و عوامل ارتجاعی چه دشمنی با زنان بویژه زنان طبقه متوسط و فقیر دارند که می‌خواهند به عنوانی گوناگون آنها را مجازات کنند؟ پرسش مهم دیگر این است که اگر مخالف سقط جنین هستید آیا یکی از راه حل‌ها این نیست که آموزش مسائل جنسی را گسترش داده، بودجه کلینیک‌های خانواده را زیاد کرده و دختران و زنان را تشویق به استفاده از قرص حاملگی کنید؟ این واقعیتی است که یکی از مشکلات مهم جامعه آمریکا بی‌بندوباری و عدم رعایت اصول انسانی و اخلاقی است. فرزندان بیشمار که از مادران جوان و بدون داشتن پدر متولد شده غالباً از طبقات فقیر و اقلیت‌ها



بتدریج بزرگتر شد و توانست تبدیل به نیرویی شود که در ۱۵ ایالت، قوانین و حقوق مساوی برای زنان را شکست دهد. این نیروی دست راستی-

مذهبی همچنین توانست

از آموزش مسائل

جنسی در برخی از

مدارس دولتی نیز

جلوگیری کند

مبارزه علیه

سقط جنین

از مسائل اولیه

گروه «ضد انقلاب»

نیود ولی زمانی که

«اوتجلیست»هایی مانند

«جری فال ولز» و «پت رابرتسون»

گروه بسیار با نفوذ «مسیحیان راست گرا» را بوجود آوردند، تغییر قانون آزادی سقط جنین در رأس اهداف آنها قرار گرفت. این گروه بتدریج تبدیل به پایه‌های اصلی حزب جمهوریخواه امروزی شد.

از سال ۱۹۹۴ رأی دهندگان بسیار دست راستی و مذهبی ۴۰ درصد از حزب جمهوریخواه را تشکیل می‌دهند که به انتخاب جرج بوش کمک کرده و امروز از طرفداران «ریک سنتورام» هستند.

انقلاب فمینیستی

در داخل حزب

دموکرات نیز با

عکس العمل

منفی روبرو

شد. زمانی که

در ۱۹۷۲ «جرج

مک گاورن» ریاست

جمهوری را باخته، بسیاری از

رهبران حزب دموکرات جنبش زنان و نیز

همجنس گرایان را مقصر دانستند. به

و به زندان بیافتد. تبعیض علیه زنان در محل کار از نظر شرایط استخدام و دستمزد کاملاً رایج و قانونی بود. ولی در عرض پانزده سال ناگهان شرایط اجتماعی تغییر کرد.

در ۱۹۶۰ قرص ضد حاملگی به بازار آمد و سپس آنچه که معروف به انقلاب سکس و فمینیسم است شروع شد و به دنبال آن، آزادی همجنس گرایان اتفاق افتاد. در طی سال‌های ۱۹۷۰ مبارزات زنان با شدت بیشتری ادامه یافت و در پایان این دهه، قوانینی مانند تبعیض بر اساس جنسیت غیر قانونی اعلام شد و دادگاه عالی رأی داد که تمام قوانینی که قرص ضد حاملگی و سقط جنین را غیر قانونی نماید مغایر قانون اساسی آمریکا بوده و به اینگونه زنان به حقوق مهمی دست یافتند. این تغییرات بسیار مهم مدیون تلاش و مبارزات وسیع زنان و مردان آزادیخواه بود.

ولی مخالفان نیز ساکت و بی‌کار نبودند. در ۱۹۷۲ مبارزات جدیدی بنام «ضد انقلاب» آغاز شد. گروهی از زنان و جمهوریخواهان بسیار دست راستی و سنت گرا دست بکار شدند. به

اینگونه جنبش ضد زنان

بخشی از سیاست‌های

حزب جمهوریخواه

شد

شاید تعجب

آور باشد که

زنان مخالف

حقوق مساوی

برای زنان باشند،

ولی گروه «ضد انقلاب»

معتقد بود که خداوند نقشی

را که به زن داده نگهداری از همسر و

فرزندان و خانواده است. این گروه کوچک

**کشوری که می‌خواهد
دموکراسی را در جهان گسترش
دهد مردم آن باید تحت فشار و
محدودیت نیروهایی باشند که هدف
اصلی آنها به دست آوردن پول و
قدرت بیشتر است.**

هستند و سرنوشتی دردناک و تاریک دارند. این یک جامعه سطحی و مبتنی بر مادیات است. جامعه‌ای که خشونت در آن به عناوین گوناگون تشویق می‌شود. ولی آیا راه حل از دست رفتن حقوق و آزادی‌های فردی و برقراری یک حکومت ارتجاعی- مذهبی است؟ کشوری که می‌خواهد دموکراسی را در جهان گسترش دهد مردم آن باید تحت فشار و محدودیت نیروهایی باشند که هدف اصلی آنها به دست آوردن پول و قدرت بیشتر است.

زمانی که سنتوروم می‌گوید: «دیوار بین کلیسا و حکومت را فرو ریزید» به سیاستمداران اجازه می‌دهد که مبنای فلسفه و عقیده خود را بر اصول و ارزش‌های مذهبی گذاشته و آن را وارد مباحث سیاسی و انتخاباتی کنند. این برخلاف اصل جدائی دین از حکومت است زیرا آمریکا قرار است یک دموکراسی باشد نه یک تئوکراسی.

خشونت علیه سیاهان

حادثه‌ای که ناگهان موجب خشم بسیاری از مردم آمریکا بویژه سیاهپوستان شده است، کشته شدن یک نوجوان سیاهپوست به دست یک مرد سفید است که با هفت تیر ۹ میلیمتری خود این نوجوان بیگناه را هدف گلوله قرار داد. در غروب روز ۲۶ فوریه، «تریوان مارتین» در یک محله مسکونی در شهر سنفورد در ایالت فلوریدا پیاده به طرف خانه یکی

از اقوام خود می‌رفته و با تلفن با دوست دخترش صحبت می‌کرده است. «جرج زیمرمن» در ماشین مدتی او را تعقیب می‌کند سپس به تلفن اورژانس پلیس ۹۱۱ زنگ می‌زند و می‌گوید «ما در این محله چندین دزدی داشته ایم

و حالا شخصی که بنظر خیلی مشکوک می‌آید در حال راه رفتن است. بنظر می‌رسد که نیت بدی دارد شاید معتاد است. اکنون

دارد به خانه‌ها نگاه

می‌کند» سپس به مأمور

۹۱۱ می‌گوید: «حالا دارد به طرف من می‌آید. چیزی هم در دستش است من نمی‌دانم چیست، دارد می‌جود، فرار می‌کند»

مأمور ۹۱۱ می‌گوید «مانیاز نداریم که تو او را تعقیب کنی»، ولی جرج که از ماشین پیاده شده است همچنان این نوجوان را دنبال می‌کند.

دو نفر از همسایگان که سر و صدایی از خارج از خانه خود شنیده‌اند به ۹۱۱ زنگ می‌زنند. در این حادثه شاهد عینی وجود ندارد. ولی از سر و صداها پیداست که زد و خوردی صورت گرفته و صدایی که تقاضای کمک می‌کند شنیده می‌شود. سپس این صدا با شلیک یک گلوله خاموش

می‌شود.

دوست دختر «تریوان» که تلفنی با او صحبت می‌کرده گفته است که «تریوان» گفت: مردی مرا تعقیب می‌کند، الان پشت سر من است، سعی می‌کنم تندتر بروم. سپس گفتگوی بین «تریوان» و آن مرد رد و بدل شد. «تریوان» پرسید: چرا مرا تعقیب می‌کنی. مرد گفت «تو در این حوالی چه می‌کنی». در اینجا تلفن ناگهان قطع شد.



«جرج زیمرمن» که دلش می‌خواست پلیس شود خود را به عنوان مأمور محافظ همسایگان می‌دانشته. ظاهراً همیشه اسلحه به کمر بوده و بارها به ۹۱۱ تلفن کرده. باوجودی که «تریوان» جوان ۱۷ ساله مسلح نبوده و کشته شده است ولی پلیس جرج را دستگیر و زندانی کرده است.

سیاهان شهر «سنفورد» از این حادثه بسیار عصبانی هستند. «جسی» یکی از ساکنان این منطقه تعریف می‌کند که دو سال پیش با نامزدش و پسر خواهر ۱۴ ساله اش به طرف خانه رانندگی می‌کرده که یک ماشین پلیس آنها را تعقیب می‌کند. جسی می‌گوید که یک ماشین بنز نقره‌ای ۱۹۹۶ دارد. لحظاتی بعد دو ماشین دیگر همراه پلیس او را تعقیب می‌کنند. سپس با پیچیدن جلوی او مجبورش می‌کنند که از جاده خارج شده و به پارکینگ یک رستوران برود. پلیس دست به هفت تیر به ماشین او نزدیک شده، اشاره به دوربین‌های پارکینگ می‌کند. جسی می‌پرسد چرا او را متوقف کرده‌اند. پلیس می‌گوید که «گزارش‌های

قانون
دفاع از خود اجازه
می‌دهد که افراد هر جا که
هستند زور را با زور پاسخ گفته حتی
اگر به معنی اعمال زور با اسلحه باشد.
این قانونی است که به «جرج زیمرمن»
اجازه می‌دهد نوجوان سیاهپوست
را با هفت تیر خود بکشد و
بعد آزاد باشد.

بوده‌اند.

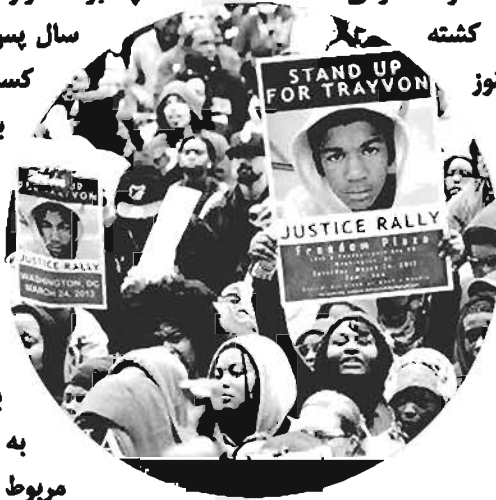
متأسفانه دموکرات‌ها نیز در این زمینه کوتاهی کرده و در مقابل لابیست‌های اسلحه مقاومتی نشان نداده‌اند. بطوری که امروز فروش و حمل اسلحه از همیشه ساده تر می‌باشد. در حادثه ۱۱ سپتامبر ۳ هزار نفر کشته شدند. ۱۰ سال پس از این واقعه تعداد کسانی که در این کشور به دست یکدیگر کشته شده‌اند بیش از ۱۰۰ هزار است. تعداد اسلحه‌هایی که در این کشور وجود دارد در دنیا بی سابقه بوده و به همین دلیل جنایات مربوط به اسلحه از هر کشوری بیشتر است. ۶۰ درصد از زندانیان سیاهپوست و یا لاتین هستند. حادثه قتل «تریوان» بار دیگر موضوع بسیار حساس تبعیض نژادی را در این جامعه نمایان کرده است. سیاهان احساس می‌کنند و می‌ترسند که قوانینی نظیر «دفاع از خود» علیه اقلیت‌ها بویژه سیاهپوستان بوجود آید. سیاهپوستان احساس می‌کنند که بویژه نوجوانان و جوانان آنها در معرض یک خطر جدی در این جامعه هستند.

چگونه می‌توان سیاه بود و زنده ماند

در این زمینه، «توره» Toure، یک مفسر سیاسی سیاهپوست نشریه تایم می‌نویسد: از ۲۶ فوریه و زمانی که نوجوان ۱۷ ساله، «تریوان مارتین»، کشته شد و کسی که او را به قتل رساند، «جرج زیمرمن»، آزادانه به خانه بازگشت، بسیاری از ما احساس می‌کنیم

را می‌کشد و مورد تعقیب قانونی قرار نمی‌گیرد.

در مورد حادثه «تریوان» که در یک غروب بارانی و بدون هیچ شاهدهی اتفاق افتاد، جوانی که تنها یک تلفن، یک شکلات و یک آشامیدنی در دست داشت و پیاده راه می‌رفت، توسط مردی



که مسلح بود کشته می‌شود و قاتل هنوز می‌تواند از قانون «دفاع از خود» استفاده کند.

مهمترین

حامیان

«قانون

دفاع از خود»

لابیست‌های

اسلحه در آمریکا

هستند.

کارخانه های بزرگ

اسلحه سازی و لابیست‌های قدرتمند مربوط به این کمپانی‌های عظیم به هر وسیله‌ای شده می‌کوشند فروش و استفاده از اسلحه رواج یابد. بر اساس آخرین آمارها امروز تعداد اسلحه‌ها بیش از تعداد جمعیت در این کشور است. انتخاب اوپاما بهانه خوبی بود که لابیست‌های اسلحه به دروغ شایعه جمع کردن اسلحه را بوجود آورند. اکنون هم صحبت از این است که اگر اوپاما دوباره انتخاب شود، بطور یقین اسلحه‌ها را جمع خواهد کرد. به این دلیل بازار فروش اسلحه بیش از همیشه داغ است. کنگره آمریکا تنها نیرویی است که می‌تواند با گذراندن قوانین ویژه فروش و حمل اسلحه را محدود کند. جمهوریخواهان بطور سستی از حامیان اسلحه و کارخانجات اسلحه سازی

زیادی داشتیم که این نوع ماشین‌ها بتازگی دزدیده شده است. چسی خود دارای یک شغل موفق است ولی هنوز از بیاد آوردن آن واقعه می‌لرزد.

خشم بسیاری به این دلیل است که می‌گویند اگر جوان کشته شده سفیدپوست بود و مرد هفت تیر بدست سیاهپوست بدون شک پلیس او را دستگیر کرده و به زندان انداخته و به سادگی می‌توانست به حبس ابد و یا اعدام محکوم شود. این واقعه نمایانگر این واقعیت است که جان سیاهپوستان ارزشی ندارد.

قانون دفاع از خود

فلوریدا اولین ایالتی بود که قانون جنجال برانگیز «دفاع از خود» را در سال ۲۰۰۵ به تصویب رساند. از آن زمان تا کنون ۲۰ ایالت دیگر این قانون را اتخاذ کرده‌اند. این قانون اجازه می‌دهد که افراد هر جا که هستند زور را با زور پاسخ گفته حتی اگر به معنی اعمال زور با اسلحه باشد. به این معنی که اگر فردی جان خود را در خطر ببیند و یا در معرض صدمه بدنی باشد، قانون به او اجازه می‌دهد که عقب نشینی نکرده، در خانه خود، خیابان، مغازه و یا هر جای دیگر از خود دفاع کند.

این قانونی است که به «جرج زیمرمن» اجازه می‌دهد نوجوان سیاهپوست را با هفت تیر خود بکشد و بعد آزاد باشد. «زیمرمن» اعلام کرده است که جاننش در خطر بوده و برای دفاع از خود، نوجوان ۱۷ ساله را کشته است.

طرفداران این قانون موردی را مثال می‌زنند که چندی پیش یک زن جوان که در خانه اش با فرزند خرد سالش تنها بود، مردی در خانه را شکسته و با چاقو وارد می‌شود. این زن هم با هفت تیر او

که هنوز تا چه اندازه در خطریم. باد سرد تبعیض نژادی به خاتمه‌ایمان وارد شده و موهای پشت گردنمان ایستاده است. پسران جوان سیاه بار دیگر باید بیاد بیاورند که هدف گلوله هستند. پدر و مادرها چه باید به آنها بگویند؟ شاید چیزی مانند:

۱- بعید است ولی امکان دارد که تو امروز یا هر روز دیگر کشته شوی. متأسفم ولی این یک واقعیت است. مرد سیاهپوست بودن یک عامل فناپذیر است. این را می‌گویم نه برای ترساندن تو بلکه ممکن است زندگی ات را نجات دهد.

مردمی هستند که به تو نگاه می‌کنند به عنوان یک تبهکار و یا جنایتکار و یا کسی که باید از او ترسید می‌بینند. این امکان وجود دارد که دست به عملی بر اساس ترس، تبعیض و یا عدم اعتماد بزنند. سیاه بودن می‌تواند یک وضعیت معمولی و پیش پا افتاده را به یک واقعه مرگ و زندگی تبدیل کند و دلیل این نیست که تو کار اشتباهی کرده‌ای.

۲- اگر با چنین موقعیتی روبرو شدی آرامش خود را حفظ کن، عاقلانه رفتار کن. به دنبال برنده شدن نباش. مأموریت تو تنها اینست که زنده بمانی.

۳- تو هیچ اشکالی نداری، تو فوق‌العاده هستی. من دوست دارم. وقتی به تو نگاه می‌کنم یک انسان پیچیده با توانایی‌های بالقوه بسیار می‌بینم، ولی شاید کسانی باشند که ترا یک آدم شرور ببینند بدون هیچ

شواهدی و تنها به دلیل رنگ پوست تو. این احساس نژاد پرستی مربوط به مشکلات و نگرانی‌های بزرگتری در آمریکاست که تو آنها را بوجود نیاوردی.

۴- تو حتی باید برای نژاد پرستی مردم دیگر حقی قائل باشی، این بخشی از باری است که سیاه بودن به همراه دارد. ما می‌توانیم سرکش باشیم و مرده و یا زیرک باشیم و زنده. من نمی‌گویم تو نمی‌توانی چیزی را که می‌خواهی بتن کنی ولی لباسی که تو می‌پوشی می‌تواند خطر آفرین باشد. آنها آن را مربوط به کلاه گرمکن تو، شلوار جین تو می‌دانند در حالی که زمانی که تصمیم گرفتند که تو یک جنایتکار هستی بخاطر سیاه بودن توست. نژادپرستی یعنی بیاد آوردن اینکه تو کمتر از یک انسانی، ارزش کمتری داری، کمتر زیبایی و کمتر باهوشی. اینها برای اینست که تو مورد یک پیش قضاوتی هستی که ترا خشن، ترسناک و یک تهدید تلقی می‌کنند. بهترین راه برخورد با آنها بکار بردن مغز و فکر توست نه مشت‌هایت. اگر این را

فراموش نکنی دیگر آنها نمی‌توانند آزاری به تو برسانند. بهترین انتقام جویی، جان سالم بدر بردن و زنده ماندن است.

۵- از دور و اطراف خود آگاه باش، بویژه در تاریکی، حتی در روشنایی. برخی همیشه به دنبال دزدها و یا تجاوزگران جنسی هستند. تو هم باید مراقب کسانی باشی که ترا چنین می‌بینند و قضاوت می‌کنند. به آنها فرصت اشتباه کردن نده. ۶- اگر دیدی کسی ترا دنبال می‌کند و نظر سوئی دارد، اگر به دنبال شکار تو هستند، مانند آنچه برای «تریوان» اتفاق افتاد که توسط شخصی مسلح و بزرگتر از خودش تعقیب شد، باید به پلیس تلفن کنی. درست است که پلیس در مواردی می‌تواند مانند دشمن تو باشد، ولی در چنین شرایطی باید به ۹۱۱ تلفن کنی و این تلفن می‌تواند زندگی ات را نجات دهد.

اگر این پلیس است که احساس می‌کنی ترا بخاطر انداخته، در این صورت عقب نشینی کن. نه، فرار نکن. منظورم اینست که مقاومت نکن. در اینجا نباید با قدرت بجنگی. مطمئن باشی که دست‌هایت را می‌بینند. دستورات آنها را اجرا کن. حرف نزن. آرام باش. هدف تو اینست که اوضاع را آرام کنی حتی اگر مورد توهین قرار گرفته‌ای. بگو بله اقا. ممکن است آنها غیر عادلانه رفتار می‌کنند ولی این جان آنها نیست که در خطر است، این جان توست. اگر زنده بمانی می‌توانی به وکیل خودت بگویی که چه اتفاقی افتاد.

۸- هرگز فراموش نکن، تا جایی که ما می‌دانیم «تریوان» هیچ کار اشتباهی نکرد ولی جانش را از دست داد. تو هم می‌توانی یک «تریوان» دیگر باشی. هر کدام از ما می‌توانیم.

Shahlasamsamy.blogspot.com

